



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۱/۱۴

محمد مُحَق

نقش زبان فارسی در تحکیم شیرازه ملی در افغانستان

بر خلاف شماری از فعالان سیاسی-اجتماعی افغانستان که در این سالها نسبت به اصطلاحاتی با پسوند ملی بدبینی و حساسیت پیدا کرده‌اند، من معتقدم که هنوز برای ساکنان این سرزمین امکان چیرگی بر شکاف‌های کنونی وجود دارد و ما می‌توانیم با برطرف کردن کاستی‌ها، روند ملت‌سازی را در مسیر درست آن قرار بدهیم. این به نظر من کم‌هزینه‌ترین راه برای همه طرف‌هاست، هرچند که با چالش‌هایی همراه است. به نظر من یکی از گام‌های مهم در این زمینه توافق بر سر زبان فارسی و نقش آن در استحکام شیرازه ملی مردم افغانستان است. در این نوشته توضیحاتی در این باره عرض می‌کنم. نگاه من به زبان در این مبحث از منظر منازعات هویتی نیست، و بیش‌تر می‌خواهم از حیث زبان‌شناختی با زاویه دید فرهنگی-تمدنی به مسئله نگاه کنم، و تلاش من معطوف به گشودن یکی از گره‌های سخت موجود در این منازعات است.

آنچه امیدوارم می‌کند که به قصد یافتن راه حل وارد این مبحث حساس شوم، تجربه آشنایی‌دهنده‌ای است که با تنوعات زبانی داشته‌ام. زبان مادری من فارسی است، اما گویشم از کودکی با پشتو آشنا شد، از آن رو که پدر و پدرکلانم دوستان صمیمی پشتوزبان داشتند. در دوران مدرسه، در کنار فارسی‌زبانان و پشتوزبانان، با شاگردان ازبیک‌زبان و بلوچ‌زبان درس خواندم و بیرون از مدرسه نیز با کردها همنشین شدم. متون درسی ما به عربی بود و این کمک کرد که آن زبان را زود فرا بگیرم. بعدها به‌صورت ابتدایی با ترکی و اردو نیز آشنایی یافتم. همین آشنایی‌ها مرا به فلسفه زبان و خوانش آرای ویتگنشتاین، چامسکی، سوسور و دیگران علاقمند کرد، البته نه در حد تخصص. این تجربه کمک کرد که به جای حب و بغض‌های رایج هویتی، نسبتی همدلانه با زبان‌ها پیدا کنم.

زبان از منظر علم زبان‌شناسی بخشی مهم از نظام نشانگان Semiological System/در زندگی انسان‌هاست که بیش‌ترین کنش‌های ارتباطی میان‌شان را تسهیل می‌کند. همزمان، زبان فراورده‌ای تاریخی است که زیر تأثیر عوامل متعددی مانند محیط زیست، تجارت، سیاست، میزان جمعیت و عواملی دیگر به توسعه و فرگشت می‌رسد، و از این رو مخزنی برای تجارب زیسته انسان‌هاست که درک‌شان از زندگی و از هستی را بازتاب می‌دهد. از این نظر همه زبان‌ها برابرند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. یعنی اگر برای زبان ذات/جوهری قابل باشیم، هیچ زبانی بر هیچ زبانی برتری ذاتی ندارد و اگر تفاوتی هست عرضی و ثانوی است. این تفاوت ناشی از عوامل برون‌زبانی است، مثلاً تبدیل شدن به زبان دینی ویژه، تبدیل شدن به زبان رسمی امپراطوری/امپراطوری‌های مشخص، تولید آثار فراوان علمی و ادبی در آن زبان، قرار گرفتن در مسیر تجارت منطقه‌ای و جهانی و... عواملی از این دست برای پاره‌ای از زبان‌ها فرصتی تاریخی فراهم آورده است تا هم قابلیت زبان‌شناختی Linguistic/آن‌ها گسترش پیدا کند و هم تولید آثار فراوان علمی و ادبی به اهمیت آن‌ها بیفزاید. اگر از این چشم‌انداز به زبان‌ها نگاه کنیم طبیعی است که همه یکسان نیستند و تفاوت‌های محسوسی میان آن‌ها وجود دارد. در جهان قدیم، زبان‌های عبری، لاتین و عربی به علت این‌که زبان متون بنیادی ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام بودند مورد استفاده اقوام متعددی در تاریخ قرار گرفته و فراتر از قاره‌ها رفتند. در عصر حاضر نیز زبان انگلیسی در قدم اول و زبان‌های فرانسوی و اسپانیایی در قدم دوم بخت گسترش داشته‌اند.

در حوزه تمدنی ما، زبان فارسی نزدیک به هزار سال زبان رسمی و علمی طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان، صفویان و درانیان بود. این روند تاریخی فرصتی آفرید تا آثار مهم عرفانی، فلسفی و ادبی در آن پدید آید و شخصیت‌هایی چون ابن‌سینا، مولانا، بیرونی، سنایی، ناصر خسرو، خواجه نصیر و اندیشمندان سترگ دیگری در دامان آن ببالند. فارسی از همین رهگذر به مخزنی از اندیشه و تجربه تمدنی بدل شد، اما تکرار می‌کنم که این ناشی از برتری ذاتی زبان فارسی بر زبان‌های دیگر نبود، بلکه در اثر عواملی مانند دین، سیاست و فرهنگ در طول قرون به اینجا انجامید.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په خیر و لولي

در واقع، نگاه فرهنگی-تمدنی به امر زبانی در تاریخ ما، سبب شد که علاوه بر فارسی‌زبانان، دانشمندان ترک، خلیج، سیستانی، تاجیک، پشتون، بلوچ، کرد، و غیره، بدون هیچ تعصبی آثار خود را به این زبان عرضه کنند. این خود یکی از عوامل همبستگی فرهنگی در جغرافیای تمدنی ما بود. چنین نگاهی به زبان سبب شد که حاکمان تاجیک‌تباری مانند سامانیان و حاکمان ترک‌تباری مانند غزنویان، تیموریان و صفویان و دودمان‌های حکومتی پشتون‌تباری مانند، لودی، سوری و درانی، همه یکسان به زبان فارسی به حیث زبان تمدنی خود بنگرند و هر کدام به نوبه خود به درجاتی شکوفایی برگ و بار آن را فزونی بخشند. زبان فارسی هیچ گاه در تاریخ این منطقه زبان قوم و تبار ویژه‌ای شناخته نشد و در نتیجه وزیران و دبیران فارسی‌زبان در کنار شاهان و امپراطوران غیر فارسی‌زبان با طیب خاطر کاری مشترک را به پیش بردند، و مثال‌های آن فراوان است. از این رهگذر بود که این زبان از کاشغر در ترکستان شرقی/چین امروز تا بنگال و هند، آسیای میانه، افغانستان و ایران امروز، قفقاز، آسیای صغیر، بالکان و کرانه‌های خلیج حضور ادبی و فرهنگی داشت. مشهور است که سلطان بزرگ ترک، محمد فاتح، هنگام فتح قسطنطنیه/استانبول امروز، و لحظه ورود به کلیسای ایاصوفیا این شعر فارسی را خواند:

پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت — بوم، نوبت می‌زند بر تارم افراسیاب

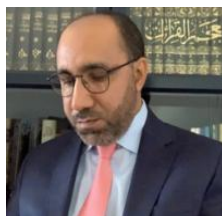
از روزگاری که پای استعمار به سرزمین‌های ما باز شد این وضعیت دیرینه تغییر کرد. قدرت‌های استعماری بریتانیا و روسیه تزاری با در پیش گرفتن رویکردی تفرقه‌افکنانه میان مردمان این حوزه و قطع پیوندشان با گذشته تمدنی‌شان، براندازی زبان فارسی را آگاهانه و جدی هدف خود قرار دادند. محمود افشار، صاحب کتاب سه جلدی افغان‌نامه، که از دانش‌آموختگان شبه قاره هند در اوایل قرن گذشته است، در کتاب گفتارهای ادبی، توضیح می‌دهد که چگونه زبان فارسی برای همه مسلمانان شبه قاره و حتی برای برخی از نخبگان هندو مذهب آن سرزمین زبان فرهنگی بود، اما از سوی انگلیس‌ها آماج تخریب و حذف قرار گرفت تا زبان انگلیسی جایگزین آن شود. (دوست گرامی، راند قریشی، نمونه‌های فراوان و قابل توجهی از آثار شاعران هندو را پیدا کرده است که به زبان فارسی شعر سروده‌اند.) همین رویه را می‌توان در آسیای میانه نیز مشاهده کرد و دید که چگونه با تغییراتی که پس از ورود روس‌ها به منطقه رخ داد پیوندهای مردمان آن با ریشه‌های‌شان سست شد، تا دیگر نه بتوانند آثار نیاکان خود را بخوانند و نه به آن رسم الخط بنویسند. در ترکیه نیز با تغییر رسم الخط به لاتین اتفاق مشابهی افتاد. هنگامی که فیلسوف بزرگ فرانسوی ژاک دریدا، که از فلاسفه زبان نیز به شمار می‌رود، از آن کشور بازدید کرد و دید که مردمانش آثار نیاکان خود را خوانده نمی‌توانند، در نوشته‌ای که به نام نامه استانبول معروف است این گسست را نوعی کودتا علیه الفبا خواند که با آن بخشی از تاریخ و حافظه فرهنگی زبان در فاصله‌ای ناگهانی از دسترس خارج می‌شود.

مرحله جدی‌تر تنش و بحران، که بُعد داخلی این موضوع است، از روزگاری شروع شد که ملی‌گرایی از نوع اروپایی قرن نوزدهمی آن وارد سرزمین‌های مسلمان شد، و روند ملت‌سازی نه در تداوم سنت تمدنی ما، بلکه به تقلید از ملت‌های اروپایی، با تکیه بر عصبیت تباری، در پیش گرفته شد. در این روند بود که زبان به امری سیاسی تغییر هویت یافت، تا نه ابزار افهام و تفهیم و نه مکانیسمی فرهنگی-تمدنی، بلکه ابزاری برای سلطه و سرکوب باشد و منافع افراد و گروه‌های خاصی را از نظر سیاسی تامین کند، همچنان که بالمآل به حذف بخش‌هایی دیگر از جامعه از منظومه قدرت بینجامد. از این مرحله بود که منازعات تباری سر بر آورد و زبان‌های عربی، امازیگی، آشوری، سریانی، ترکی، کردی، فارسی و پشتو به مصاف هم رفتند. این کاملاً بر خلاف سنت چندین هزارساله تمدنی منطقه ما بود که همه این زبان‌ها را در خود داشت و تنها دو زبان عربی و فارسی به عنوان زبان‌های دینی و تمدنی نقش واسطه را میان اقوام و تبارهای مختلف به عهده می‌گرفتند، بدون این‌که هیچ نگاه ناخوشایندی نسبت به سایر زبان‌ها وجود داشته باشد. در افغانستان، با شروع جنگ‌ها و تغییر پیهم رژیم‌ها که گرداب تاریخی بزرگی را برای این خطه رقم زد، منازعات زبانی به یکی از اهرم‌های دشمنی میان اقوام این سرزمین تبدیل شد و بحران این کشور را پیچیده‌تر از هر زمان دیگری کرد.

برای عبور از این تنگنای تاریخی بازگشت به پیشینه تمدنی منطقه ما و پذیرش زبان فارسی به عنوان زبان واسطه Lingua Franca و تسهیل آموزش آن برای همه می‌تواند مرهمی بر زخم‌هایی باشد که در قرن اخیر پدید آمده و شیرازه ملت ما را سست کرده است. بازگشت به زبان فارسی به عنوان زبان تمدنی ما می‌تواند نسل‌های کنونی را با گنجینه بزرگی از آداب، اخلاق و اندیشه آشتی دهد، تا سپس خود به تولید دانش و اندیشه درخور این روزگار کمر ببندند. آثاری چون شاهنامه، مثنوی، غزلیات حافظ و آثار سعدی در کمتر تمدنی معادل دارند و حتی برخی آثار چون مثنوی و غزلیات بیدل در زبان عربی نیز همتایی نیافته‌اند. بنا بر این، دشمنی با زبان فارسی، ظلم در حق خود و در حق دیگران، و سبب محرومیت از چنین آبشخور کم‌نظیری در تاریخ تمدن انسانی است. امروزه، شیوع و گسترش زبان فحاشی، پرخاش‌گری، کینه‌ورزی، و دشمنی‌های بی‌پایان، حتی در میان بخشی از فارسی‌زبانان افغانستان، تا حد فراوانی نتیجه گسست از آثار کسانانی مانند نظامی، عطار، سنایی، جامی، ناصر خسرو، غزالی، عین القضات، و

بزرگانی از این قبیله است. همچنان است گسترش دینداری‌های قشری و افراطی که ربط مستقیمی به این گسست دارد. اگر از این حیث بنگریم، در دیگر زبان‌های تمدن ما، جز زبان عربی، اینهمه آثار ارزشمند تولید نشده و توانایی مسود کردن این امواج ضد تمدنی را ندارند، و از این رو راهی به استغنا از این میراث گرانسنگ باقی نمی‌ماند. این البته به هیچ صورت به معنای کم‌اهمیت دیدن زبان‌های دیگر نیست و نباید باشد. ما باید همه زبان‌های حوزه فرهنگی-تمدنی خود را پاس بداریم و از خویشتن بدانیم مانند زبان‌های پشتو، ترکی، کردی، بلوچی، پشه‌ای، پامیری، سغدی و غیره، و باید با گشودن دریچه‌های گفتگوی همدلانه میان این زبان‌ها به کمک علم زبان‌شناسی راهی به شکوفایی بیشتر این زبان‌ها پیدا کنیم. ما باید با شاعران و ادیبانی مانند خوشحال خان خٔتک، رحمان بابا، امیر علیشیر نوایی، مختوم‌قلی، و از معاصران گل پاچا الفت، غنی خان، محمد صدیق پسرلی و دیگران آشنایی داشته باشیم. باید گویندگان و گویشوران همه زبان‌ها حق داشته باشند و فرصت پیدا کنند که برای شکوفایی زبان‌های خود تلاش بورزند. برای این هدف باید دست سیاست را از تعرض به ساحه زبان کوتاه کنیم و به آن مجال دخالت در این حوزه را ندهیم مگر در حدی که این همگرایی را تسهیل کند. بازداشتن سیاست از دخالت در این زمینه و گشودن مجال برای فرهنگیان و دانشمندان می‌تواند فرصت‌های داد و ستد میان این زبان‌ها را بهتر فراهم آورد و به غنای همه زبان‌های منطقه ما بیفزاید.

من به این باورم که هرگاه چنین رویکرد مثبتی نسبت به زبان فارسی در افغانستان در پیش گرفته شود، در کنار پیامدهای خجسته فرهنگی-تمدنی آن، از نظر سیاسی نیز گره‌هایی جدی گشوده خواهد شد و از جمله دعوایی که امروزه زیر عنوان "من افغان نیستم" به راه افتاده است فروکش خواهد کرد. اگر اقوام غیرپشتون مطمئن شوند که زبان ابزار سلطه نیست و فارسی و دیگر زبان‌ها حرمت می‌یابند، واژه افغان را به‌عنوان قرارداد ملی خواهند پذیرفت. افغان قطعاً در این کانتکست بار تباری نخواهد داشت و در اثر قراردادی اجتماعی به معنای ساکنان سرزمین افغانستان از هر قوم و تباری دانسته خواهد شد، چنان‌که پیش از این نیز چندین بار در قوانین اساسی یا اسناد رسمی دیگر این کشور مطرح شده است. کسانی که گمان می‌کنند افغان از ازل تا ابد به معنای پشتون است و بر هیچ کس دیگری اطلاق نمی‌شود یا نباید بشود، از ماهیت زبان و قراردادی بودن آن آگاهی ندارند، زیرا اولاً از نظر تاریخی کاملاً ثابت نیست که همیشه افغان و پشتون مترادف بوده باشند (دوست ما آقای حبیب عمار یکی از کسانی است که در این باره پژوهش انجام داده) و ثانیاً حتی اگر چنین چیزی در گذشته بوده باشد، پس از این‌که در حدود یک قرن یا بیش‌تر به معنایی متفاوت به کار رفته است، مانند بسیاری دیگر از واژگان و اصطلاحات بار معنایی آن متحول شدنی است، و در اثر یک قرارداد اجتماعی می‌توان بر آن توافق کرد که از این پس این دو مترادف نباشند. حافظه تاریخی فارسی‌زبانان حاکی از این است که حضور فرهنگی برای آنان مهم‌تر از قرار گرفتن در رأس هرم قدرت بوده و آنان به شکوفایی فرهنگی قانع بوده‌اند. جعفر برمکی در دستگاه عباسی، بی‌هقی در دستگاه غزنوی، خواجه نظام الملک در دستگاه سلجوقی، و خواجه نصیر طوسی در دستگاه هلاکو، نمونه‌هایی از این واقعیتند. دعوایی که امروزه برای سهم‌گیری در قدرت سیاسی دیده می‌شود واکنشی به احساس حذف فرهنگی است، و هرگاه این نگرانی برطرف شود، دعوا بر سر قدرت سیاسی نیز کاهش خواهد یافت. راه کم‌هزینه و خردمندانه برای برون‌رفت از بحران کنونی پذیرش متقابل است: پذیرش زبان فارسی از سوی پشتوزبانان و پذیرش واژه افغان از سوی دیگر اقوام. اصرار یک‌جانبه بر خواسته‌ها جز ژرف‌تر شدن شکاف و فرسایش همزیستی نتیجه‌ای نخواهد داشت. ما نیازمند آنیم که عقلانیت را جایگزین احساسات کنیم و راهی برای زندگی مشترک در این سرزمین بیابیم. رویکردی که گروه طالبان در برابر زبان فارسی و سایر زبان‌ها در پیش گرفته است روند فروپاشی این کشور را به نقطه‌ای غیر قابل برگشت خواهد رساند.



آرشیف: نویسنده در یورتال افغان جرمن آنلاین